

پژوهشنامه ثقلین، دوره ۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴  
صفحات ۴۷۸-۴۴۹

## روش تفسیری علامه طباطبایی در «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن»

رسول محمدجعفری\*<sup>۱</sup>، حسین محقق<sup>۲</sup>

۱. استادیار دانشگاه شاهد

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه شاهد

(تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۲)

### چکیده

علامه طباطبایی پیش از نگارش «المیزان فی تفسیر القرآن» در قم، تفسیر دیگری با نام «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن» در زادگاهش تبریز نگاشت که پایه‌های اولیه المیزان محسوب می‌شود. سبک آن چنین است که علامه، ابتدا تفسیر به نسبت کوتاهی از آیات، با محوریت روش تفسیر قرآن به قرآن ارائه داده و آن‌گاه روایات مرتبط را ذکر کرده و سپس تلاش داشته است که میان آیات و روایات سازگاری ایجاد کند. چنانکه از عنوان این تفسیر پیداست، روایات نقش مؤثری در تفسیر آیات دارند، اما به این معنا نیست که متوقف بر روایات بوده، بلکه مشتمل بر روش‌های گوناگون و متنوع تفسیری است که عبارتند از: ۱. تفسیر قرآن به قرآن؛ ۲. تفسیر قرآن با حدیث؛ ۳. تفسیر قرآن با قواعد ادبی؛ ۴. تفسیر قرآن با لغت؛ ۵. تفسیر قرآن با استفاده از اختلاف قرائات؛ ۶. تفسیر قرآن با عقل.

### واژگان کلیدی

تفسیر، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن، روش‌شناسی، علامه طباطبایی.

## مقدمه

قرآن کریم، پس از نزول همواره مورد توجه توده مردم و اندیشمندان و عالمان جامعه بوده است، در این بین عالمان و فرهیختگان تحت هدایت پیامبر ﷺ و ائمه ع به فهم آیات قرآن یا همان تفسیر، اهتمام جدی داشته‌اند و طی پانزده سده تفسیرهای بی‌شماری را با روش‌ها و رویکردهای متنوع سامان داده‌اند. سده چهاردهم، دوره ظهور علامه طباطبایی، مفسر بی‌بدیل و دگرگون‌ساز بود. ایشان با نگرارش تفسیر المیزان بر پایه قرآن به قرآن، نه تنها تفسیر سترگی از خود به جای نهاد، بلکه تحول عظیمی در تفسیر ایجاد کرد. اما پیش از ظهور المیزان در شهر قم، علامه طباطبایی در شهر تبریز به نگرارش تفسیری با عنوان «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» همت گمارد. چنانکه خواهد آمد، این تفسیر پایه و اساس، بلکه اسکلت و استخوان‌بندی المیزان را تشکیل می‌دهد، از این‌روی شناسایی این تفسیر و روش‌های آن اهمیت فراوانی دارد، به‌ویژه آنکه عنوان تفسیر، به خدمت گرفتن روایات در تفسیر آیات را تداعی می‌کند و به این جهت گاه آن را تفسیر روایی علامه دانسته‌اند.

در معرفی این تفسیر تاکنون تحقیق مستقلی صورت پذیرفته است و تنها در مقاله‌ای با عنوان «روش علامه طباطبایی در تفسیر "البیان فی الموافقة بین الحدیث" در مقایسه اجمالی با تفسیر "المیزان"» این تفسیر به اجمال معرفی شده است. ضروری به نظر می‌رسد که تحقیق جداگانه‌ای درباره این تفسیر سامان یابد و این وظیفه‌ای است که تحقیق پیش روی متکفل آن است.

در این تحقیق ابتدا «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» به اجمال معرفی و آن‌گاه روش‌های تفسیری علامه طباطبایی در این تفسیر بررسی و دسته‌بندی شده‌اند و برای جلوگیری از اطاله کلام، اغلب به ذکر یک مثال بسنده شده است.

## ۱. معرفی تفسیر «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن»

این تفسیر پس از بازگشت علامه طباطبایی از نجف به زادگاهش تبریز و قبل از میزان نوشته شده است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۲۶، مقدمه محقق) و آیات قرآن از ابتدای مصحف تا آیه ۵۶ سوره یوسف، تفسیر شده‌اند. برخی شاگردان علامه، این تفسیر را میزان نامیده‌اند؛ آیت‌الله جوادی آملی (به مناسبت تأثیر شاگرد بر استاد) سخن از آن به میان آورده است و می‌نویسد: «تفسیر گرانسنگ میزان را که مرحوم علامه در تبریز نوشتند، دو جلد بود؛ ولی با آمدن به قم و تدریس آن به شاگردان، با نقدهایی مواجه شدند و نیز با فضای سیاسی آن روز و مسائل آن نظیر مسائل حکومت، مسائل اقتصاد، مسائل آزادی، مسائل زن، حقوق زن و اجتماعات زن و مانند آن آشنا شدند و نیز با پرسش‌ها و شبهات ماتریالیستی و الحادی روبه‌رو شدند و در صدد پاسخ آنها برآمدند که محور بحث ایشان در تفسیر میزان پاسخ به این نوع مسائل سیاسی اجتماعی است. در نتیجه، آن دو جلد تفسیر به بیست جلد، یعنی ده برابر تبدیل شد» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۳۰). اما علامه طباطبایی خود صریحاً به عنوان تفسیرش اشاره کرده و در پایان نگارش جلد اول نوشته است: جلد اول «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» در دوازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۶۵ قمری به دست مؤلفش، محمد حسین طباطبایی - فقیر درگاه الهی - پایان پذیرفت (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۱۸۴). این کتاب با همین عنوان برای نخستین بار با تصحیح، تحقیق و مقدمه آقای اصغر ارادتی در شش جلد در بیروت نشر یافت. آقای ارادتی درباره نسخه‌های خطی این کتاب می‌نویسد: «علامه آن را در سه مجلد تنظیم کرده بود، جزء اول ۳۷۳ صفحه، جزء دوم ۳۶۵ و جزء سوم ۱۲۹ صفحه می‌باشد، هر صفحه مشتمل بر ۲۲ سطر می‌باشد» (همو، ج ۱: ۲۶، مقدمه محقق).

علامه زمان اتمام تفسیر غالب سوره‌ها را نیز یادآور شده است، نگارش تفسیر سوره بقره را در شب عید قربان سال ۱۳۶۴ قمری (همو، ج ۲: ۱۴۸) سوره نساء - که جلد نخست نیز پایان می‌یابد - را در دوازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۶۵ قمری (همو، ج ۳: ۱۸۴) سوره مائده را

در مشهد رضوی علیه السلام در صبح سه‌شنبه، بیست و دوم ماه رمضان سال ۱۳۶۵ قمری (همو، ج ۳: ۳۶۶) سوره انعام را در شب سه‌شنبه، شانزدهم محرم سال ۱۳۶۹ قمری (همو، ج ۴: ۱۷۵) سوره اعراف را در شب چهارشنبه دهم جمادی‌الثانی همان سال (همو، ج ۴: ۴۰۰) سوره انفال را در روز چهارشنبه، بیست و هفتم رجب همان سال (همو، ج ۵: ۸۲) و سوره توبه را در شنبه پانزدهم ماه رمضان همان سال (همو، ج ۵: ۲۰۴) به پایان برده است.

قبل از سخن درباره شیوه و روش این تفسیر، باید گفت به‌طور کلی تفسیر قرآن با دو گونه عقلی و نقلی صورت می‌گیرد؛ آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد: «تفسیر متن مقدسی مانند قرآن کریم یا به نقل است (تفسیر قرآنی و روایی) و یا به عقل (تفسیر درایی) و تفسیر نقلی یا به استمداد از همان متن مقدس است؛ مانند اینکه آیه‌ای شاهد تصویری یا تصدیقی آیه دیگر باشد (تفسیر قرآن به قرآن) و یا به استعانت از متن نقلی دیگر است؛ مانند اینکه حدیث معتبر گواه معنایی خاص از آیه قرار گیرد (تفسیر قرآن به سنت) و هر دو قسم یادشده داخل در تفسیر نقلی است و می‌توان از آن به «تفسیر مأثور» یاد کرد (بنا بر اینکه اصطلاح مأثور بودن مخصوص حدیث نباشد)» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۵۸ «الف»).

درباره تفسیر مأثور باید گفت که چند سده اول دوره پویایی تفسیر روایی است. در این دوره تفاسیر روایی چندی نوشته شدند که به‌صورت مجموعه‌های مستقل تفسیری بودند. از جمله آنها، تفسیر فرات کوفی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر عیاشی در شیعه و تفسیر جامع‌البیان فی تفسیر القرآن محمد جریر طبری در اهل سنت است. پس از تفسیر عیاشی که در اوایل سده چهارم نگاشته شد، تا اوایل قرن دهم دوران رکود تفسیر روایی است. در سده دهم، حرکت دوباره‌ای در تفسیر روایی ظاهر شد؛ این حرکت با تفسیر الدر المنثور جلال‌الدین سیوطی آغاز شد و تا نیمه اول سده دوازدهم ادامه یافت. در این دوره با ظهور اخباریان، تفسیر نیز با تأثر از این صبغه به‌سوی روایی گرایش پیدا کرد. در این دوره تفاسیر نورالثقلین حویزی و البرهان فی تفسیر القرآن سید هاشم بحرانی به نگارش درآمدند. پس از این دوره دوباره تفسیر روایی دچار افول شدند (مبیدی، ۱۳۹۳: ۶۶-۶۹).

در عصر حاضر علامه طباطبایی در تفسیر میزان با رویکردی نو، پس از اتمام تفسیر آیات، تحت عنوان «بحث روایی»، به بررسی روایات تفسیری پرداخته است، اما ایشان پیش از ظهور میزان در شهر قم، در شهر تبریز به نگارش تفسیری با عنوان «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» همت گمارد و در آن شیوه تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر روایی را به کار بست؛ رویکرد روایی این تفسیر برخلاف تفسیرهای روایی پیشین است، چه اینکه صاحبان تفسیر روایی، روایات مرتبط با آیات را ذیل آنها می‌نگاشتند، بدون آنکه ارتباط آیه با روایت را تبیین کنند؛ علامه در «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» با رویکرد جدیدی پیش از ذکر روایات، تفسیر به نسبت مجملی از آیات با محوریت روش تفسیر قرآن به قرآن ارائه و آن‌گاه روایات مرتبط را ذکر کرده و سپس کوشیده است که توافق و هماهنگی میان آیات و روایات ایجاد کند.

برخی از اهل علم این تفسیر را، تفسیر روایی محض علامه طباطبایی دانسته‌اند (رک، میبدی، ۱۳۹۳: ۴۶) این سخن صحیح نیست، زیرا اگرچه استفاده از روایت و حدیث در این تفسیر چشمگیر است، همان‌طور که خواهد آمد علامه از آیات دیگر (تفسیر آیه به آیه)، عقل، قواعد ادبی و غیره نیز برای تفسیر آیات سود برده است.

## ۲. روش تفسیر «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن»

در این پژوهش ابتدا کل تفسیر مطالعه شد و فیش‌برداری از آن انجام گرفت و به این نتیجه انجامید که روش علامه طباطبایی به ۶ صورت است: ۱. تفسیر قرآن به قرآن؛ ۲. تفسیر قرآن با حدیث؛ ۳. تفسیر قرآن با قواعد ادبی؛ ۴. تفسیر قرآن با لغت؛ ۵. تفسیر قرآن با استفاده از اختلاف قرائات؛ ۶. تفسیر قرآن با عقل.

### ۱.۲. تفسیر قرآن به قرآن

تفسیر قرآن به قرآن، فهم جمعی آیات قرآن و تبیین برخی از آیات فرعی به وسیله آیات اصلی و محوری بوده و این همان روشی است که رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام به عنوان مبیین

قرآن اعمال کردند و در تبیین برخی از آیات، به آیات قوی تر قرآن استدلال و استناد می فرمودند (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۹۵ «ب»). این روش، مهم ترین و کارآمدترین شیوه تفسیر قرآن است که در سده اخیر توسط علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به بهترین وجه در تفسیر آیات به کار گرفته شد. علامه اساس تفسیر خود را بر پایه آیات کلیدی و غرر آیات بنا نهاد که این روش جز در روایات معصومان علیهم السلام در تفاسیر پیشینیان به ندرت دیده می شود (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۹۹ «ب»). ایشان پیش از المیزان، در «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» از این روش بهره جسته و در محورهای ذیل به تفسیر قرآن به قرآن پرداخته است: ۱. تبیین مفاهیم؛ ۲. تبیین مبهمات؛ ۳. تخصیص عمومات؛ ۴. تقیید مطلقات؛ ۵. رفع اختلاف ظاهری آیات؛ ۶. ارجاع به محکومات؛ ۷. تبیین حکمت تقدیم و تأخیر؛ ۸. تبیین مفردات.

#### ۱.۱.۲. تبیین مفاهیم

مقصود از تبیین مفاهیم این است که مفسر با اندیشیدن در زوایای مختلف آیه، با توجه به آیات مشابه و با اتکا به فهم و برداشت خود، مفاهیم ظریف و نکات باریکی که در آیه است را تبیین کند. علامه طباطبایی از این شیوه در «تفسیر البیان» بهره فراوان جسته است. برای نمونه به یک مورد اشاره می شود؛ ایشان ذیل آیه «وَأَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف: ۲۳) می نویسد: در این آیه «أعوذ بالله معاذاً» یا مشابه آن را نگفت، گویا با این جمله هر نیرو و قوتی را از خود سلب کرد و خودش را تحت ولایت مطلق خداوند سبحان قرار داد و این کار را صریحاً به خودش منسوب نکرد و سخن پسین یوسف علیه السلام، «إِنَّهُ رَبِّي» آن را تأیید می کند، بنابراین خود را تحت احاطه ربوبیت خداوند، بدون نگاه استقلالی به خود یا چیز دیگر یاد کرد و بین سخن او به ملکه در هنگام مرادده، «مَعَاذَ اللَّهِ» و سخن مریم به هنگام تمثّل روح، «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» (مریم: ۱۸) تفاوت فراوانی است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۶: ۴۹).

ظاهراً علامه نکته ظریف عدم ذکر عامل مفعول مطلق (مَعَاذَ اللَّهِ) را با در نظر گرفتن آیه ۱۸ سوره مریم، در این می‌داند که در این آیه یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ یقین داشت که همسر عزیز مصر اراده گناه با او کرده است و در این حال برای رهایی از گناهی که شاید با کمترین غفلتی رخ دهد، باید بدون در نظر داشتن واسطه - اعم از خود و دیگران - تحت ولایت مطلق خداوند قرار گیرد و این بیانگر جایگاه سترگ یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و مقام ولایت الهی ایشان است، ولی در سوره مریم، تمثیل روح، خوفی اعم از اراده گناه را در مریم پدیدار کرده بود، از این روی برای حفظ جان و دامان خود به رحمانیت خداوند پناه برد (برای نمونه بیشتر رک، ج ۵: ۲۶۸).

#### ۲.۱.۲. تبیین مبهمات

منظور از تبیین مبهمات، تفسیر آیات مجمل و مبهم به وسیله آیات مبین است. علامه طباطبایی در تبیین آیات مبهم، فراوان از آیات مبین بهره برده است؛ مثلاً ذیل آیه «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف: ۱۷۹) می‌نویسد: نفی تفقه همراه اثبات قلوب و نفی دیدن همراه اثبات دیده‌ها و نفی شنیدن همراه اثبات گوش‌ها، به صورت مجاز و به معنای نفی کمال نیست و آیات «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (الروم: ۶-۷) مفسر آن است، به این شکل که از قبیل نفی نوعی و اثبات نوعی دیگر نیست، بلکه مراد نفی شکلی و اثبات شکلی دیگر است، به عبارت دیگر منظور نفی باطن و حقیقت و اثبات ظاهر است، همان‌گونه که آیات «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (النجم: ۲۹-۳۰) و آیه «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (العنکبوت: ۶۴) به آن اشاره می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۳۶۲).

علامه، آیه ۱۷۹ سوره اعراف را از قبیل تعابیر مجازی (که مراد از نفی تفقه، نفی دیدن و نفی شنیدن، عدم ایمان به آیات باشد) نمی‌داند و برای اینکه پرده ابهام را از آیه برافکند و آن را در معنای حقیقی خود تفسیر کند، به آیاتی استناد کرده است که در آنها، امور دنیایی (فارغ از اتصال به مسائل ماورایی) از قبیل دانستنی‌های ظاهری است که با قلب، دیده و گوش به دست می‌آید و لکن انسان را به حیات حقیقی و مقصد نهایی سوق نمی‌دهد و او را در ظواهر دنیایی فرو می‌برد (برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۱۰۷-۱۰۹؛ ج ۴: ۱۶۵-۱۶۶؛ ج ۶: ۳۲-۳۳).

### ۳.۱.۲. رفع اختلاف ظاهری آیات

گاهی میان برخی از آیات، تعارض به نظر می‌رسد، اگر تعارض جمع‌پذیر نباشد، از آن به نسخ و منسوخ یاد می‌شود که البته تنها در احکام چنین حالتی وجود دارد، اما اگر تعارض، ابتدایی باشد، رابطه عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین میان آنها حاکم است. غیر از این موارد گاهی در آیات معارفی از نظر ظاهری، آیات متعارض به نظر می‌رسند که علامه طباطبایی کوشیده است از تفسیر قرآن به قرآن برای رفع اختلاف ظاهری این آیات بهره برد. برای نمونه در تفسیر آیه ۱۱ یونس «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» می‌نویسد: جمله «فَنذَرُ الَّذِينَ...» یعنی در رساندن شر به آنان تعجیل نمی‌کنیم، بلکه مهلت می‌دهیم تا به نهایت گمراهی و سرگردانی برسند و نهایت فساد و تباهی را مرتکب شوند. حال اگر اشکال شود، این سخن در تنافی با آیاتی است که بر سریع الحساب<sup>۱</sup> بودن خداوند دلالت دارد، در پاسخ می‌گوییم، هیچ منافاتی وجود ندارد، زیرا شری که مردم آن را شر می‌پندارند (که همان نابودی دنیا یا آتش جهنم است) نهایت شری است که در سلوک این راه مهلک، به آن دچار می‌شوند، در

۱. در هشت موضع قرآن به سریع الحساب بودن خداوند اشاره شده است: البقره: ۲۰۲؛ آل عمران: ۱۹؛ آل عمران: ۱۹۹؛ المائدة: ۴؛ الرعد: ۴۱؛ ابراهیم: ۵۱؛ النور: ۳۹؛ غافر: ۱۷.



حالی که تمام منازل این راه، شر و هلاکت است و از هلاکتی به هلاکت دیگر و از نابودیی به نابودی دیگر منتقل می‌شوند. خداوند می‌فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (الاعراف: ۱۸۲-۱۸۳) و «وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (الانعام: ۲۶) (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۵: ۲۱۹).

جمله «فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» که حاکی از رها کردن گمراهان است، در تضاد ظاهری با آیات سریع الحساب بودن خداوند هستند که از تسریع مؤاخذة حکایت دارند، علامه با بهره‌گیری از آیات دیگر، تعارض ظاهری را حل کرده است، به این صورت که انسان گمراه و رهاشده به سنت استدراج گرفتار شده و بر خلاف دید سطحی مردم در تمام لحظات زندگی خود، در عذاب و سختی به سر می‌برد (برای نمونه بیشتر رک، ج ۵: ۱۵۴).

#### ۴.۱.۲. ارجاع به محکومات

علامه طباطبایی به همه محکومات قرآن در حد مفسری متعارف آشنا بود، برجسته‌ترین آیه محکم را آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (الشوری: ۱۱) می‌دانست و در شناخت تشابهات نیز ماهر بود، لذا آنها را به محکومات ارجاع می‌داد که ام‌الکتاب و به منزله اصل و مادر همه مطالب قرآنی به‌شمار می‌رود (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۹۸ «ب») این دانش و روش قرآنی علامه، قبل از میزان در تفسیر البیان نمایان شده بود؛ چنانکه ذیل آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (البقره: ۲۱۰) درباره «اتیان خداوند» می‌نویسد: بر اساس برهان عقلی و ادله نقلی (کتاب و سنت) ثابت است که هیچ‌یک از ویژگی‌ها، صفات و افعال مخلوقات بر خداوند سبحان جاری نمی‌شود، هر شیئی از اوست و برای اوست و به سوی او بازمی‌گردد و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (الشوری: ۱۱). علامه پس از آنکه آیه متشابهه بقره را بر آیه شوری ارجاع داده است و توهم جسمانیت خداوند را می‌زداید «اتیان خداوند» را به معنای رفع حجاب‌ها از انسان‌ها می‌داند به‌طوری

که هیچ چیزی آنان را از خداوند باز ندارد و حکم خداوند میان آنان بدون واسطه است، چنانکه از ویژگی‌های قیامت محسوب می‌شود. آن‌گاه علامه این آیه را مانند آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (الفجر: ۲۲) می‌داند که مراد از آن بر افتادن اسباب و کنار رفتن غبارها از دیدگان انسان‌هاست که جز مولای حق آنان کسی باقی نمی‌ماند، میان آنان داوری می‌کند، انسان که آیات «وَالْأَمْرُ يُؤَمَّرُ لِلَّهِ» (الانفطار: ۱۹) و «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (ابراهیم: ۴۸) و «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَبَصُرْتُمْ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (ق: ۲۲) بر آن دلالت دارند (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۳۰).

#### ۵.۱.۲. تبیین حکمت تقدیم و تأخیر

تقدیم و تأخیر کلمات در آیات قرآن از علوم مهم این کتاب شریف به‌شمار می‌رود و عالمان از این علم در کتاب‌های مستقل یا ضمن مباحث علوم قرآنی سخن گفته‌اند (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۶۲۵). درباره تقدیم و تأخیر گاه از این منظر بحث می‌شود که سبب ابهام در آیه شده است و گاه در زمینه حکمت تقدیم و تأخیر کلمات و جملات (بدون ابهام در آیه) بحث می‌شود. علامه طباطبایی ذیل آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (المائدة: ۳۸) برای تبیین حکمت تقدیم مذکر بر مؤنث (سارق بر سارقه) پس از اشاره به آیه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» (النور: ۲) که مؤنث بر مذکر مقدم شده است، می‌نویسد: گفته‌شده تقدیم مذکر در آیه اول به دلیل قوت مردان نسبت به زنان است و در آیه دوم تقدیم مؤنث به دلیل کثرت شهوت در آنان است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۲۵۷).

#### ۶.۱.۲. تبیین مفردات

علامه طباطبایی در موارد زیادی برای تفسیر و تبیین مراد حقیقی برخی واژگان قرآن، به آیات دیگر تمسک جسته است و شواهد قرآنی برای آنها ذکر می‌کند. برای مثال ذیل آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف: ۱۸۰) می‌نویسد: «فَادْعُوهُ بِهَا»، خواندن با آنها (اسماء حسنی) همان توجه به

خداوند سبحان است با اسمایی که اختصاص به او دارد و صرفاً خواندن اسماء با حرف ندا نیست، از این روی با عبادت محض و خضوع برابر است، چنانکه از آیه «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (الغافر: ۶۰) به دست می‌آید. پس ذکر دعا در ابتدا و سپس قرار دادن آن به جای عبادت، به یگانگی آن دو اشاره دارد، چنانکه در آیه «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (الغافر: ۶۵) نیز «الدِّينَ» به معنای عبادت و از موارد اطلاق دعا به معنای عبادت، آیه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (الاحقاف: ۵-۶) است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۳۸۲؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۶: ۵۱).

اما در تفسیر قرآن به قرآن باید از دو مبحث دیگر سخن گفت که ارتباط وثیقی با این روش دارند و جدا از روش کلی تفسیر قرآن به قرآن نیستند: الف) سیاق؛ ب) التفات.

### الف) سیاق

سیاق، مصدر فعل «ساق، يسوق» است که اصل آن «سِوَاق» بوده و به دلیل اینکه «سین» مکسور است «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود (ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۲: ۴۲۴) و به معنای راندن و به حرکت درآوردن است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳: ۱۱۷). در اصطلاح، سیاق کلام یکی از قراین متصل به کلام تلقی می‌شود و معنای کلام با توجه به آن به دست می‌آید (بابایی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۰۵). علامه طباطبایی از مفسرانی بوده‌اند که برای سیاق در تبیین آیات قرآنی نقش شایان توجهی قائل است و در سراسر «تفسیر البیان» بیش از ۷۰ بار از این قاعده برای فهم مراد آیات استفاده کرده‌اند؛ اگرچه بررسی مستوفای آن تحقیق جداگانه و مجال فراخ‌تری را اقتضا دارد، در این فرصت به اجمال به دو نمونه اشاره می‌شود.

۱. در تفسیر آیه «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (البقره: ۳۶) آمده است: ظاهر سیاق می‌رساند

که خطاب در «اهبطوا» به آدم و همسرش و ابلیس است؛ در آیه ۱۲۳ سوره طه، «قال اهبطوا منها جميعاً» خطاب مختص آدم و همسرش است؛ در آیه ۱۳ سوره اعراف «فاهبطوا منها فما يكون لک ان تنکبر فيها» خطاب مختص ابلیس است، از این روی گویا آیه «قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین» (البقره: ۳۶) جمع بین دو خطاب محسوب می شود و حکایت از قضایی دارد که طبق آن دشمنی ابلیس با آدم و فرزندان و زندگی و مرگ آنان در زمین و برانگیخته شدنشان از آن مقدر شده است و فرزندان آدم در حکم با او شریک هستند، چنانکه از ظاهر آیه «قال فیها تحيون» (الاعراف: ۲۵) برمی آید (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۱۱۷).

۲. در تفسیر آیه «اللّه لا اله الا هو الحی القيوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذالذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشئی من علمه الا بما شاء و سب کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم» (البقره: ۲۵۵) می نویسد: سیاق دو جمله «له ما فی السموات» تا «شاء» افاده می کند که مراد از وسعت کرسی، احاطه مقام سلطنت الهی است، از این روی مشخص می شود که معنای کرسی، مقام ربوبی است که به واسطه آن، هر آنچه در آسمانها و زمین است، پا برجاست (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۱۰۸؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۴۱-۴۲؛ ج ۴: ۹۶-۹۷؛ ج ۵: ۱۵۳-۱۵۴).

### ب) التفات

التفات مصدر باب افتعال از ریشه «لَفَت» به معنای «صَرَفَ» یعنی روی گرداندن به سوی کسی یا چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲: ۵۱۱). خلیل بن احمد می نویسد: اصل آن از روی گرداندن انسان از راست و چپ گرفته شده و انسان یک بار به این سو و یک بار به آن سو رو کند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸: ۱۲۲). علمای بلاغت تعریف های متعددی برای معنای اصطلاحی آن بیان کرده اند، اما در این معنا اجماع دارند که التفات در اصطلاح، انتقال یا

انصراف از یک اسلوب به اسلوب دیگر است؛ از جمله، تغییر از متکلم به مخاطب، مانند، «لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس: ۲۲) (رشید فالج، ۱۴۰۴: ۶۶). علامه طباطبایی در تفسیر خود در بیش از بیست مرتبه از این آرایه استفاده کرده است، برای اختصار تنها به دو نمونه اشاره می‌رود.

۱. ذیل آیه «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَ لَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ وَ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (الانعام: ۳۳-۳۶) می‌نویسد: در «آیاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» التفات از ضمیر متکلم (در نَعْلَمُ) به اسم ظاهر (لفظ جلاله الله) برای اشاره به اهمیت این انکار (که انکار آیات الهی) است و به زیان انکارکنندگان منتهی می‌شود و به خود پیامبر ﷺ نیز به بهترین شکل آرامش می‌دهد. به این منوال التفات‌ها در «لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»، «وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ» و «يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» آمده است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۵۰).

۲. ذیل آیه «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ ... فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ... فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (المائدة: ۱۲-۱۳) می‌نویسد: در این دو آیه، التفات از غیبت در «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ» به تکلم مع‌الغیر در «وَ بَعَثْنَا»، سپس به غیبت در «وَ قَالَ اللَّهُ» سپس به تکلم در «لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» سپس به غیبت در «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» شده است. شاید وجه التفات در آنها این باشد که اخذ میثاق به واسطه موسی عليه السلام بوده است، پس خداوند سبحان در مقام غیبت قرار دارد و سخن گفتن خداوند با آنان با جمله «إِنِّي مَعَكُمْ» و برانگیختن و نیز قساوت قلب، فعل خداوند بدون واسطه موسی عليه السلام

است، بنابراین در مقام حکایت (که همان تکلم است) قرار دارد. در جمله «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» مقام احسان، مقام عبادت به صورت غیبت است، بنابراین آوردن غیبت مناسب‌تر خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۲۲۷؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۱۰۷-۱۰۸؛ ج ۲: ۹۹؛ ج ۴: ۸۱).

## ۲.۲. تفسیر قرآن با حدیث

تفسیر قرآن با حدیث گونه‌ای از تفسیر قرآن است که با استمداد از احادیث پیامبر ﷺ و روایات امامان معصومین علیهم‌السلام صورت می‌گیرد. به تعبیر دیگر، مفسر با استناد به روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام به تفسیر قرآن کریم می‌پردازد (مبیدی، ۱۳۹۳: ۴۴-۴۵). علامه طباطبایی که مفسری محقق و محدثی مدقق بود، در یاری جستن از روایات در تفسیر آیات، مکرر از این روش استفاده کرده است. چنانکه از عنوان این تفسیر پیداست علامه در صدد ایجاد سازگاری و هماهنگی میان آیات و روایات بوده، بنابراین مسئله روایت در این تفسیر شایان توجه است. مباحث روایی آن از دو منظر جای بررسی و تحلیل دارد: ۱. گونه‌شناسی روایات؛ ۲. روش تبیین روایات.<sup>۱</sup>

گفتنی است علامه از تفاسیر روایی چون تفسیر امام عسکری، تفسیر قمی، فرات کوفی، عیاشی، صافی، البرهان و نورالثقلین استفاده کرده است. غیر از تفاسیر روایی، ایشان از جوامع حدیثی چون، بصائرالدرجات، کافی، ارشاد، امالی (صدوق، طوسی و مفید)، خصال، علل الشرائع، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، معانی الأخبار، تهذیب الأحکام، استبصار، ارشادالقلوب و وسائل الشیعه بهره برده است.

۱. گفتنی است برابر با بررسی که محقق تفسیر البیان آقای اصغر ارادتی در روایات این تفسیر به‌عمل آورده است، ۴۱ روایت، از مجموع روایاتی که علامه با ذکر مأخذ یاد کرده، در آثاری غیر از مأخذ یادشده موجود است (برای نمونه رک، طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۱۹۸؛ ج ۳: ۲۲؛ ج ۳: ۳۵۷؛ ج ۴: ۸۱؛ ج ۵: ۲۷۴ و ...).

### ۱.۲.۲. گونه‌شناسی روایات

علامه طباطبایی از روایت‌های مختلفی برای شرح و توضیح آیات قرآنی استفاده کرده است که به ترتیب فراوانی عبارتند از: ۱. روایات مبین؛ ۲. روایات جری و تطبیق؛ ۳. روایات شأن نزول؛ ۴. روایات مفردات؛ ۵. روایات ناسخ و منسوخ؛ ۶. روایات مؤید؛ ۷. روایات فضائل القرآن.

#### ۱.۱.۲.۲. روایات مبین

روایات فراوانی در تفسیر آیات از اهل بیت علیهم‌السلام گزارش شده‌اند که در آنها مفهوم آیه تبیین شده است. علامه طباطبایی از این دست روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر خود مکرر استفاده کرده‌اند، برای نمونه در تفسیر آیه «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَ بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (آل عمران: ۱۸۳)» روایتی را از کافی به نقل از امام صادق علیه‌السلام آورده است که: «كَانَ بَيْنَ الْقَاتِلِيْنَ وَ الْقَاتِلِيْنَ خَمْسُمِائَةِ عَامٍ فَالزَّمَهُمُ اللّٰهُ الْقَتْلَ بِرِضَاهُمْ مَا فَعَلُوا»<sup>۱</sup> (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۳۲۳) روشن است که برابر با این روایت، رضایت به قتل پیامبران خداوند، موجب شده است که از قاتلان آنان به‌شمار آیند (برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۱۸۱؛ ج ۳: ۱۲۹؛ ج ۴: ۲۵۱؛ ج ۵: ۶۳).

#### ۲.۱.۲.۲. روایات جری و تطبیق

از دیگر انواع روایات که در تفسیر البیان فراوان به‌کار رفته، روایات جری و تطبیق است که به دو صورت مصرح و غیرمصرح هستند؛ منظور از مصرح آن است که پس از نقل روایت، به جری و تطبیق بودن روایت تصریح می‌شود که در غالب موارد چنین است و منظور از غیرمصرح آن است که پس از نقل روایت به جری یا تطبیق بودن آن اشاره نرفته است.

۱. در تفسیر البیان «الْقَاتِلِيْنَ» با «الْقَاتِلِيْنَ» جابه‌جا شده، اصل این روایت در کافی چنین است: «كَانَ بَيْنَ الْقَاتِلِيْنَ وَ الْقَاتِلِيْنَ خَمْسُمِائَةِ عَامٍ فَالزَّمَهُمُ اللّٰهُ الْقَتْلَ بِرِضَاهُمْ مَا فَعَلُوا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۴۰۹).

الف) جری و تطبیق مصرح نمونه‌های بسیاری دارد، از جمله ذیل آیه «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (آل عمران: ۱۶۲-۱۶۳) علامه پس از نقل روایتی از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام که: «الذین اتبعوا رضوان الله هم الأئمة، و هم والله درجات عندالله للمؤمنین و بولایتهم و معرفتهم إيانا یضاعف الله لهم أعمالهم و یرفع الله لهم الدرجات العلی، و الذین باؤوا بسخط من الله هم الذین جحدوا حق علی و حق الأئمة منا أهل البيت، فباؤوا لذلك بسخط من الله»<sup>۱</sup> می‌نویسد این روایت جری است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۳۰۷). شایان ذکر است که علامه گاه به جای تعبیر جری و تطبیق، از واژه مصداق استفاده کرده است، مثلاً ذیل آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (یونس: ۵۸) آورده است، در مجمع و جوامع از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «فَضْلُ اللَّهِ، رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَحْمَتُهُ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»<sup>۲</sup> سپس می‌نویسد: این روایت از باب برشمردن افضل مصادیق برای آیه است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۵: ۲۵۱؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۶۸؛ ج ۳: ۱۸۱؛ ج ۴: ۱۱۷).

ب) جری و تطبیق غیرمصرح، برای مثال علامه ذیل آیه «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (الانعام: ۱۵۳) به نقل

۱. این روایت، تلفیق و تغییر یافته دو روایتی است که در کافی و تفسیر عیاشی آمده است. روایت کافی: «الذین اتبعوا رضوان الله هم الأئمة و هم والله یا عمار درجات للمؤمنین و بولایتهم و معرفتهم إيانا یضاعف الله لهم أعمالهم و یرفع الله لهم الدرجات العلی» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۴۳۰). روایت عیاشی: «هم الأئمة و الله یا عمار درجات للمؤمنین عندالله - و بموالیتهم و بمعرفتهم إيانا فیضاعف الله للمؤمنین حسناتهم - و یرفع الله لهم الدرجات العلی، و أما قوله یا عمار، «كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ» إلى قوله، «الْمَصِيرُ» فهم و الله الذین جحدوا حق علی بن أبی طالب علیه السلام و حق الأئمة منا أهل البيت فباؤوا لذلك سخط من الله» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۰۵).

۲. این روایت در مجمع البیان (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۱۷۸) و جوامع الجامع (همو، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱۷) از امام باقر علیه السلام نقل شده است.



از امام باقر علیه السلام آورده است: «أَلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصِّرَاطُ الَّذِي دَلَّ عَلَيْهِ» آن گاه بدون توضیحی از این روایت می‌گذرد، واضح است چنین روایاتی نیز از مقوله جری و تطبیق هستند (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۱۶۱؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۴: ۱۱۸؛ ج ۵: ۹۱).

### ۳.۱.۲.۲. روایات شأن نزول

روایات شأن نزول، گونه سوم از روایات «تفسیر البیان» را شکل می‌دهند. شیوه علامه طباطبایی در ذکر روایات شأن نزول به این صورت است که گاه پس از تفسیر آیه، به ذکر روایتی در شأن نزول می‌پردازد و گاه بدون تفسیر آیه صرفاً روایت شأن نزول را گزارش می‌کند.

الف) نمونه برای نوع نخست. ذیل آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء: ۶۹) علامه ابتدا تفسیری از آیه بیان می‌کند و در ادامه، روایتی را از امالی صدوق به نقل از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌آورد که فرمودند: مردی از انصار نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول خدا، من طاقت دوری تو را ندارم و وقتی وارد منزل می‌شوم، تو را به یاد می‌آورم، دست از کار می‌کشم و رو به سوی تو می‌کنم تا از روی محبت به تو نگاه کنم؛ پس یاد می‌کنم هنگامی که روز قیامت شود و تو وارد بهشت شوی و به اعلیٰ علیین صعود کنی، آن زمان با دوری تو چه کنم؟ این آیه نازل شد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آن شخص دعا کرد و این آیه را برای او خواند و به او این آیه را بشارت داد (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۱۰۲؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۴: ۱۴۰؛ ج ۵: ۴۸).

ب) نمونه برای نوع دوم. ذیل آیه «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضُومِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» (البقرة: ۷۶-۷۷) علامه به نقل از امام باقر علیه السلام می‌آورد که قومی از یهود که با مسلمانان دشمنی نداشتند و نسبت به آنان دسیسه نمی‌کردند، هنگام ملاقات با

مسلمانان از صفات محمد ﷺ در تورات خبر می‌دادند، ولی بزرگان یهود آنها را از این کار نهی کردند و گفتند: آیا مسلمانان را از صفات محمد ﷺ که در تورات است باخبر می‌کنید تا برابر پروردگارتان علیه شما احتجاج کنند؟ پس این آیه نازل شد (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۱۵۲) ایشان پیش و پس از نقل این روایت، هیچ توضیحی درباره آیه ارائه نمی‌دهد (برای نمونه بیشتر رک، ج ۲: ۴۹؛ ج ۳: ۱۷۵؛ ج ۴: ۱۴۱).

#### ۴.۱.۲.۲. روایات مفردات

در روایات تفسیری، گاه معنای واژه‌ای از قرآن برای فهم بهتر مخاطبان تبیین شده است، این گونه نیز در تفسیر البیان دیده می‌شود. نمونه‌ها:

الف) ذیل آیه «...فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا وَإِنْ تَلُّوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (النساء: ۱۳۵) علامه طباطبایی برای تبیین معنای واژه «تَلُّوا» و «تُعْرَضُوا» به روایتی از مجمع البیان به نقل از امام باقر علیه السلام اشاره می‌کند که فرمود: «وَإِنْ تَلُّوا أَى تَبَدَّلُوا الشَّهَادَةَ أَوْ تُعْرَضُوا أَى تَكْتُمُوهَا» (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۱۶۸).

ب) ذیل آیه «وَشَرُّهُ بَثْمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» (یوسف: ۲۰) از امام رضا علیه السلام می‌آورد: «الْبَخْسُ هُوَ النَّقْصُ» (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۶: ۳۵؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۲: ۱۳۴؛ ج ۲: ۲۵۶؛ ج ۴: ۱۸۳).

#### ۵.۱.۲.۲. روایات مؤید

علامه طباطبایی در تفسیر البیان، گاه پس از تفسیر آیه، روایتی را در تأیید دیدگاه تفسیری خود گزارش می‌کند. مثلاً آیه «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (یونس: ۲۶) را ابتدا تفسیر می‌کند و سپس می‌گوید «الحسنی» بر خلاف «السوای» بوده و لام آن، لام جنس است، چون برای آنان جنس «حسنی» بدون مقید کردن به مقدار مشخصی (برای مثال یک در برابر یک یا ده در برابر یک) حاضر است، از این روی بر فزونی عنایت در حق آنان دلالت دارد، خداوند درباره غیر

آنان فرموده است: «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا» (یونس: ۲۷). از اینجا دانسته می‌شود که «زیاده» غیر از جنس «حسنی» است، زیرا بدیهی است که از جنس «حسنی» چیزی خارج نمی‌شود تا «زیاده» به حساب آید. علامه سپس روایتی را به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام می‌آورد که فرمود: «قال الله تعالى، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ فَأَمَّا الْحَسَنَىٰ فَهِيَ الْجَنَّةُ وَ الزيادة هي الدنيا». آن‌گاه می‌گوید: در این معنا روایات دیگری نیز وجود دارد و این روایت تأیید می‌کند گفته‌ما را که «زیاده» از جنس «حسنی» نیست (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۵: ۲۲۷؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۳۴؛ ج ۲: ۲۹۶؛ ج ۳: ۸۸-۸۹؛ ج ۴: ۳۳).

#### ۶.۱.۲.۲. روایات فضائل القرآن

تعداد کثیری از روایت تفسیری اهل بیت علیهم السلام به فضیلت تلاوت آیات و سور قرآنی پرداخته‌اند و علامه طباطبایی نیز در تفسیر خود از آنها یاد کرده است. از جمله در ابتدای سوره انعام از امام صادق علیه السلام می‌آورد که فرمود: «إِنَّ سُورَةَ الْأَنْعَامِ نَزَلَتْ جُمْلَةً شَيْعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّىٰ أُنْزِلَتْ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَظَّمُوهَا وَ بَجَّلُوهَا فَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا فِي سَبْعِينَ مَوْضِعًا وَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي قِرَاءَتِهَا مَا تَرَكُوهَا» (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۲۰).

#### ۷.۱.۲.۲. روایات ناسخ و منسوخ

از مهم‌ترین علوم تفسیری، شناخت آیات ناسخ و منسوخ است، این علم (که بر پایه نقل استوار شده) از دیرباز مورد توجه و عنایت مفسران مختلف بوده است. علامه طباطبایی در «تفسیر البیان» به آن هم توجه داشته است. از نظر ایشان، ناسخ و منسوخ به کار رفته در روایات اعم از ناسخ و منسوخ مصطلح محسوب می‌شود (رک، همو، ج ۱: ۱۷۱-۱۷۲؛ ج ۲: ۲۶۳-۲۶۴). در تفسیر البیان در مجموع ۱۲ روایت ناسخ و منسوخ وجود دارد که ۹ روایت در معنای مصطلح است، از جمله آنها ذیل آیه ۳۹ انفال «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلِئِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» از تفسیر قمی

نقل می‌کند: «هِيَ نَاسِخَةٌ لِقَوْلِهِ، كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ،» و لِقَوْلِهِ، وَ دَعَّ أَذَاهُمْ<sup>۳</sup> (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۵: ۶۶).

### ۲.۲.۲. روش علامه طباطبایی در تبیین روایات

فهم روایات همچون فهم آیات قرآن به برخورداری از دانش‌ها و بهره‌گیری از ابزارهای علمی گوناگونی متکی است، علامه طباطبایی، مفسر زبده‌ای در تفسیر آیات و شارح توانایی در تبیین روایات بوده است و بررسی روش ایشان در فقه‌الحديث روایات تفسیری در تفسیر البیان، پژوهش جداگانه و مبسوط‌تری را اقتضا دارد و در این پژوهش به اختصار از آن سخن می‌رود؛ روش‌های ایشان در تبیین و توضیح روایات، در پنج مورد احصا شد:

۱. تبیین روایت با آیه؛ ۲. تبیین روایت با روایت؛ ۳. تبیین روایت با عقل؛ ۴. تبیین روایت با لغت؛ ۵. تبیین روایت با قواعد ادبی.

### ۱.۲.۲.۲. تبیین روایت با آیه

آیات و روایات در تعامل با یکدیگرند و همان‌طور که از روایت در فهم آیات کمک گرفته می‌شود، متقابلاً گاه از آیه برای فهم روایت بهره می‌گیرند. علامه چنین شیوه‌ای را در تفسیر البیان به‌کار گرفته است، برای نمونه ذیل آیه «وَ إِذِ ابْنِیْ اِبْرَاهِیْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا اِنْسَالُ عَهْدِیْ الظَّالِمِیْنَ» (البقره: ۱۲۴) از کافی نقل می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اتَّخَذَ اِبْرَاهِیْمَ عَبْدًا قَبْلَ اَنْ یَّتَّخِذَهُ نَبِیًّا وَ اِنْ اَللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِیًّا قَبْلَ اَنْ یَّتَّخِذَهُ

۱. اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ قِیلَ لَهُمْ كُفُّوا اَیْدِیَكُمْ وَ اَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كَتَبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالَ اِذَا فَرِیْقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشِیَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشِیَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْ اَلَا اٰخَرْتَنَا اِلٰی اَجَلٍ قَرِیْبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِّمَنْ اَتَّقٰی وَ لَا تُظَلِّمُوْنَ فَتِیْلًا (النساء، ۷۷).

۲. وَ لَا تُطِيعُ الْكٰفِرِیْنَ وَ الْمُتَمٰفِقِیْنَ وَ دَعَّ اَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ وَ كَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا (الاحزاب: ۴۸).

۳. نمونه‌های دیگر ناسخ و منسوخ مصطلح: ج ۱: ۳۰۷؛ ج ۳: ۳۷؛ ج ۳: ۲۲۹؛ ج ۴: ۱۳۰ و نمونه‌های ناسخ و منسوخ غیر مصطلح: ج ۱: ۱۷۲؛ ج ۲: ۲۶۳-۲۶۴.

رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمِنْ عَظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْبَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيِّ». سپس با استفاده از آیات به توضیح آن پرداخته است و می‌نویسد: «إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا» از آیات سوره انبیاء استفاده می‌شود که «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ...» (الانبیاء: ۵۱ - ۵۶) که همان اتخاذ او برای عبودیت است، جمله «اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا» از آیات سوره مریم استفاده می‌شود که «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا» (مریم: ۴۱-۴۲) با توجه به «إِذْ قَالَ»، این اولین مأموریت (از رسالت) ابراهیم علیه السلام بود. جمله «اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا» از آیات زیادی به دست می‌آید؛ اما از آنجا که رسالت اخصّ از نبوت است، این سخن فقط اثبات نبوت را می‌رساند (چنانکه در آیات گذشته آمده است) و ابراهیم علیه السلام پس از ظهور رسالتش به آن محتاج بود، این مطلب از بسیاری از آیات به دست می‌آید. جمله «اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا» از آیه «وَاتَّبَعَ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (النساء: ۱۲۵) برداشت می‌شود، به طوری که از ظاهر آیه برمی‌آید، خداوند ابراهیم علیه السلام را به دلیل برخورداری از آیین حنیفیت، به خلّت گرفت. این جایگاه نیز پس از مقام رسالت بود، زیرا این مقام، مقام بیان شرافت آیین حنیفیت است که به سبب آن ابراهیم به مقام خلّت تشرّف یافت (طباطبائی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۱۹۸-۱۹۹؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۲۳۶؛ ج ۳: ۱۴۰؛ ج ۴: ۴۵؛ ج ۵: ۱۵۴).

### ۲.۲.۲.۲. تبیین روایت با روایت

همان‌طور که برخی از آیات برخی دیگر را تفسیر می‌کنند، در روایات نیز چنین است و برخی روایات برخی دیگر را تبیین می‌کنند. علامه طباطبائی گاه در تبیین روایت، از روایت دیگر کمک گرفته است. مثلاً ذیل آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (النساء: ۵) از تفسیر عیاشی نقل می‌کند: «لَا

تَوَّهَّأَ شُرَابَ الْخَمْرِ وَالنِّسَاءِ» (اموال خود را به شرابخوار و زنان ندهید). علامه با نقل این روایت معتقد است که شرابخوار از مصادیق «السُّفَهَاءِ» است، پس در ادامه روایت یادشده می‌نویسد: در روایات زیادی، شاربِ خمر از سفها شمرده شده است (و از دادن مال به او نهی شده است) دادن مال اعم از دادن مال خودش یا دادن مال به صورت امانت و امثال آن است، چنانکه در من لایحضره الفقیه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که هیچ سفیهی سفیه‌تر از شرابخوار نیست: «وَأَيُّ سَفِيهٍ أَسْفَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ» (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۳۶).

### ۳.۲.۲.۲. تبیین روایت با عقل

علامه طباطبایی در موارد زیادی با استفاده از برداشت‌های عقلی به تبیین و توضیح روایت پرداخته است. مثلاً ذیل آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره آل عمران، در بیان تفاوت میان نبی و رسول، از کافی<sup>۱</sup> نقل می‌کند: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ، سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّسُولِ وَعَنِ النَّبِيِّ وَعَنِ الْمُحَدَّثِ فَقَالَ الرَّسُولُ الَّذِي يُعَايِنُ الْمَلِكَ يَأْتِيهِ بِالرَّسَالَةِ مِنْ رَبِّهِ يَقُولُ يَا مُرْكُ كَذَا وَكَذَا وَالرَّسُولُ يَكُونُ نَبِيًّا مَعَ الرَّسَالَةِ وَالنَّبِيُّ لَا يُعَايِنُ الْمَلِكَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ النَّبِيُّ عَلَى قَلْبِهِ فَيَكُونُ كَالْمُعَمَّى عَلَيْهِ فَيَرَى فِي مَنَامِهِ قُلْتُ فَمَا عَلَّمُهُ أَنْ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ حَقٌّ قَالَ يُبَيِّنُهُ اللَّهُ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ حَقٌّ وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلِكَ وَالْمُحَدَّثُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا يَرَى شَاهِدًا». آن‌گاه در توضیح این روایت می‌نویسد: جمله «وَالرَّسُولُ يَكُونُ نَبِيًّا» به امکان اجتماع هر دو صفت اشاره دارد و جمله «فَيَكُونُ كَالْمُعَمَّى عَلَيْهِ» تفسیر معنای «رُؤْيَتْهُ فِي الْمَنَامِ» و معنای آن غفلت از حواس است و جمله «يُبَيِّنُهُ اللَّهُ» اشاره دارد به تشخیص سخن فرشته از سخن شیطان به وسیله حقی که خداوند آشکار می‌کند (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۲۱۰؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۲: ۲۴۸-۲۴۹؛ ج ۴: ۲۶؛ ج ۵: ۱۱۴).

۱. این روایت، از جمله روایاتی بوده که مصدر آن در تفسیر البیان اشتباه عنوان شده است، این روایت در کتاب بصائر الدرجات دیده می‌شود (رک، صفار، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۷۲).

#### ۴.۲.۲.۲. تبیین روایت با لغت

علامه در تفسیر البیان، اگر واژه‌ای از روایت را دشوار یافته، آن را معنا کرده است.<sup>۱</sup> برای نمونه ذیل آیه ۱۱ سوره نساء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ لَيَعْلَمُ أَنَّ السَّهَامَ لَا تَعُولُ عَلَى سِتَّةٍ لَوْ يُبْصِرُونَ وَجْهَهَا لَمْ تَجْزُ سِتَّةً». آن‌گاه می‌نویسد: فی الصحاح، عالج، موضع بالبادیه بها رمل<sup>۲</sup> (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۴۷؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۴: ۵۰).

#### ۵.۲.۲.۲. تبیین روایت با قواعد ادبی

از دیگر روش‌های علامه طباطبایی در تبیین روایت، بهره‌گیری از قواعد ادبی است، برای نمونه ذیل آیه «أَلَمْ يَلْمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (التوبة: ۱۰۴) از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكُلُّ بِهِ مَلَكٌ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ». سپس می‌نویسد: حصر در سخن امام علیه السلام «ما من شيء إلا وكل به ملك إلا الصدقة» اضافی (و نه حقیقی) است و از جمله دلایلش، این است که قبول توبه و اخذ صدقه دو موضوع همراه هم در آیه هستند که حصر شده‌اند، پس تخصیص حصر به اخذ صدقه بدون قبول توبه، اضافی است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۵: ۱۷۴).

دلیل اینکه علامه حصر در سخن امام علیه السلام را اضافی می‌داند (و نه حقیقی) این است که در آیه مذکور، قبول توبه و اخذ صدقه در کنار یکدیگر آمده‌اند و اگر حصر در روایت را حقیقی بگیریم، با حصری که در مورد قبول توبه وجود دارد، در تنافی خواهد بود (برای نمونه بیشتر رک، ج ۴: ۲۰۲ و ۲۷۸).

---

۱. گاهی در این تفسیر واژه‌ای که جزو کلام راوی بوده، جزیی از روایت به حساب آمده و تبیین واژگانی شده است (رک، طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۵۱، واژه «سربا»).

۲. منطقه‌ای از بیابان که دارای شن است (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۳۰).

### ۳.۲. تفسیر قرآن با قواعد ادبی

قواعد ادبی از ابزارهای مهم تفسیر آیات به شمار می‌آیند، چنانکه بدون آگاهی از این قواعد، نمی‌توان به مقاصد بلند قرآن پی برد. مباحث ادبی جایگاه مهمی در «تفسیر البیان» دارد و علامه طباطبایی در هنگام تفسیر آیه، اندازه‌ای که مجال بحث اقتضا می‌کرده، به مباحث ادبی اشاره کرده و در مجموع نزدیک به نود مورد از قواعد نحوی، صرفی و بلاغی بهره گرفته است.

#### ۱.۳.۲. قواعد نحوی

در «تفسیر البیان» بالغ بر ۶۰ مورد به قواعد نحوی اشاره شده که بیشترین حجم قواعد ادبی را به خود اختصاص داده است؛ برای نمونه در تفسیر آیه «...وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ» (النساء: ۱۲) می‌نویسد: در «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً»، «کان» یا ناقصه است و اسم آن «رَجُلٌ»، «يُورَثُ» صفت رجل و «كَلَالَةً» حال است یا «کان» تامه، «يُورَثُ» صفت فاعل و «كَلَالَةً» حال است؛ در هر دو حالت معنا یکی است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۵۰؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۲۹۸؛ ج ۴: ۳۱-۳۲؛ ج ۶: ۳۰-۳۱).

#### ۲.۳.۲. قواعد صرفی

در تفسیر البیان ۱۱ مورد از قواعد صرفی استفاده شده است؛ برای نمونه علامه در تبیین واژه «يَهْدِي» در آیه «...أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۳۵) می‌نویسد: اصل «يَهْدِي»، یهتدی بوده است که تاء به دال قلب شده و سپس یکی از دال‌ها در دیگری ادغام شده است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۵: ۲۳۵؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۳۷-۳۸؛ ج ۲: ۱۱۸؛ ج ۴: ۸۸).

۱. گفتنی است در ظاهر، لغزشی رخ داده است، زیرا در صورتی که «کان» ناقصه باشد، «كَلَالَةً» خبر خواهد بود، چه اینکه علامه در المیزان به این صورت آیه را ترکیب کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۲۱۲).



### ۳.۳.۲. قواعد بلاغی

علامه در ۱۳ مورد از قواعد بلاغی در تفسیر البیان استفاده کرده است؛ برای نمونه ذیل آیه «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَةِ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (البقرة: ۲۸۵-۲۸۶) می‌نویسد: این دو آیه نظم شگفت‌انگیزی دارند؛ جملات گاه سیاق خبری و گاه سیاق حکایت دارند. گاه ابتدا لفّ و در پی آن نشر آمده است؛ مانند، «أَمَّنَ الرَّسُولُ» و «آمَنَ بِاللَّهِ» با «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» و مانند «وَرُسُلِهِ» با «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» و مانند «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» با «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا» و مانند «غُفْرَانَكَ رَبَّنَا» با «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا» و گاه ابتدا نشر و در پی آن لفّ آمده و آن اجمال بعد از تفصیل است، مانند «الرَّسُولُ» و «الْمُؤْمِنُونَ» با «كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...» (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۱۴۴؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۴: ۵۹؛ ج ۵: ۷۴؛ ج ۶: ۳۷).

### ۴.۲. تفسیر قرآن با لغت

از دانش‌های پایه که نقش مهمی در فهم آیات قرآن دارد، علم لغت است. علامه طباطبایی در «تفسیر البیان» از این دانش در تفسیر بسیاری از آیات استفاده کرده‌اند. اهم کتبی که علامه در تبیین معنای واژگان دشوار قرآنی از آنها بهره برده است، عبارتند از: الصحاح، الکشاف، لسان العرب، المفردات فی غریب القرآن.

واژه‌شناسی در این تفسیر به دو گونه است: ۱. تبیین واژه با ذکر منبع؛ ۲. تبیین واژه بدون ذکر منبع، ولی موجود در کتب لغت.

### ۱.۴.۲. توضیح لغت با ذکر منبع

برای نمونه علامه ذیل آیه «وَإِذَا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (الاعراف: ۲۰۰) می‌نویسد: «النزغ، الوسوسة». سپس از کشاف (زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۲: ۱۹۰) نقل می‌کند: «النزغ و النسغ و النخس و الغرز بمعنى واحد» (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۴: ۳۹۶؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۴۴؛ ج ۴: ۵۹؛ ج ۵: ۱۱۰).

### ۲.۴.۲. توضیح روایت بدون ذکر منبع، ولی موجود در کتاب‌های لغت

گاهی علامه لغتی را توضیح می‌دهد اما منبع آن را نام نمی‌برد که البته با استفاده از نرم‌افزارها و با جست‌وجو در کتاب‌های لغوی می‌توان به منبع آن دست یافت. این‌گونه واژگان دو دسته هستند: الف) نقل عین عبارت؛ ب) نقل مضمون عبارت.

الف) نقل عین عبارت. برای نمونه علامه ذیل آیه «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكْتَهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (آل عمران: ۱۱۷) در تبیین واژه «صر» می‌نویسد: «الصر، هو البرد الشديد. با جست‌وجویی که انجام گرفت، مشخص شد که علامه از الفائق زمخشری در توضیح واژه «صر» استفاده کرده است. زمخشری در توضیح واژه «صر» آورده است: «الصر، هو البرد الشديد (زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۴۶؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۲: ۴۱؛ ج ۳: ۶۳).

ب) نقل مضمون عبارت. علامه در مواردی مضمون سخن لغت‌شناسان را در تبیین معنای واژه گزارش می‌کند. برای مثال ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدَقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلٍ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (النساء: ۴۷) می‌گوید: «الطمس، إزالة صورة الشيء و إمحاء خطوطه (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۳: ۸۴).

با جست‌وجوی صورت‌گرفته مشخص شد که علامه از مفردات راغب در توضیح واژه «الطمس» استفاده کرده است، اما راغب در هنگام تبیین واژه «الطمس» در آیه ۸۸ یونس

می‌نویسد: «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ» (یونس: ۸۸) ای، ازل صورتها (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۲۴). برای نمونه دیگر، نگاه کنید، ج ۲: ۳۰۷، ذیل آیه ۱۶۱ سوره آل عمران که علامه در تبیین واژه «غل» بدون اشاره به لسان العرب (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۴۹۹-۵۰۰) مضمون عبارت آن را گزارش کرده است (برای نمونه بیشتر رک، ج ۱: ۲۵۹؛ ج ۳: ۵۷).

## ۵.۲. تفسیر قرآن با استفاده از اختلاف قرائات

اختلاف قرائات یکی از زمینه‌های برداشت‌های مختلف و ارائه تفسیرهای گوناگون از آیه محسوب می‌شود. علامه طباطبایی در «تفسیر البیان» نزدیک به بیست مورد به اختلاف قرائات اشاره کرده است، ایشان در بعضی موارد فقط به گزارش آنها پرداخته است، اما در مواردی که اختلاف قرائت، سبب برداشت دیگری از آیه می‌شود و فضای مفهومی جدیدی در آیه می‌گشاید، به توضیح و تبیین آن پرداخته و احیاناً یکی از قرائت‌ها را بر دیگری ترجیح داده است. برای نمونه ذیل آیه «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا...» (یوسف: ۳۱) می‌فرماید: «وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا»؛ یعنی برای آنها متکایی آماده کرد تا بر آن تکیه زنند، زیرا آنان برای خوردن و نوشیدن، با نازپروردگی تکیه می‌زدند، از این روی، این نوع تکیه کردن در شرع نهی شده است. «متکا»- به ضم میم و سکون تاء- به معنای ترنج نیز خوانده شده است، این قرائت با ادامه آیه «وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا» مناسب‌تر است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۶: ۵۸؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۲: ۱۲۱؛ ج ۴: ۱۷۱؛ ج ۵: ۱۱۰).

## ۶.۲. تفسیر قرآن با عقل

«هرگونه تلاش عقلانی و به‌کارگیری قوه فهم و درایت برای درک آیات قرآن و کشف مقاصد آیات و واژه‌های آن را، تفسیر عقلی یا اجتهادی می‌نامند» (مرادی، ۱۳۸۲: ۱۷۶). شاید از عنوان «تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن» چنین برآید که در این تفسیر صرفاً روایات گزارش و میان آنها و آیات سازگاری برقرار شده، اما واقعیت خلاف آن

است و این تفسیر بر پایه عقل بنا نهاده شده است و در آن از گوهر عقل، فراوان بهره گرفته‌اند، چرا که علامه طباطبایی جایگاه خاصی برای عقل قائل بوده و تبحر کم‌نظیری در تفسیر عقلانی داشته و به‌طور گسترده از عقل برای تفسیر آیات استفاده کرده است. مثلاً ذیل آیات «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» (البقرة: ۱۷۴ - ۱۷۵) می‌نویسد: آیه بر تجسم اعمال دلالت دارد و پوشیده نیست که باطن این اعمال، عذاب یا آمرزش است، این را آیه بعدی در قالب معامله به قیمت ناچیز که تبدیل هدایت به ضلالت (بلکه تبدیل عذاب به مغفرت) است، توضیح داده است، پس پافشاری آنان بر کارشان صبرشان در برابر آتش است (لذا فرمود) چقدر بر آتش صبور هستند، تمام این دو آیه، دربر دارنده دو مسئله مجازات و نتایج اعمال، یعنی ظاهر و باطن هستند (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۳۰۰؛ برای نمونه بیشتر رک، ج ۲: ۲۳۹-۲۴۰؛ ج ۳: ۲۶۵؛ ج ۴: ۱۲۲؛ ج ۵: ۱۱۸؛ ج ۶: ۵۹).

### نتیجه‌گیری

پس از بررسی‌های صورت‌گرفته در روش علامه طباطبایی در «تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن» به این نتیجه رسیدیم که ایشان در کنار آیات، به روایات اهل بیت علیهم‌السلام توجه ویژه‌ای داشته‌اند. در این تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن به گونه‌های ۱. تبیین مفاهیم؛ ۲. تبیین مبهمات؛ ۳. تخصیص عمومات؛ ۴. تقیید مطلقات؛ ۵. رفع اختلاف ظاهری آیات؛ ۶. ارجاع به محکمت؛ ۷. تبیین حکمت تقدیم و تأخیر؛ ۸. تبیین مفردات تقسیم می‌شود. مباحث روایی این تفسیر نیز از دو منظر امکان بررسی و تحلیل دارند: ۱. گونه‌شناسی روایات؛ ۲. روش تبیین روایات. غیر از این دو روش که در اکثریت قرار دارند، تفسیر قرآن با قواعد ادبی، تفسیر قرآن با لغت، تفسیر قرآن با استفاده از اختلاف قرائت و تفسیر قرآن با عقل، از دیگر روش‌های علامه در تفسیر آیات بوده‌اند.

## منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۷). *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*، محقق: محمود محمد طنّاحی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، به کوشش یوسف خیاط، قم، دارالصادر.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *معجم المقاییس اللغه*، محقق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. بابایی، علی اکبر (۱۳۸۵). *مکاتب تفسیری*، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با همکاری سازمان سمت، چاپ دوم.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *شمس الوحی تبریزی*، محقق: علیرضا روغنی موثق، قم، اسراء، چاپ پنجم، «الف».
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *قرآن به قرآن*، محقق: محمد محرابی، قم، اسراء، چاپ هشتم، «ب».
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). *مهر استاد*، قم، اسراء، چاپ چهارم.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق). *الصحاح*، تحقیق: أحمد بن عبدالغفور العطار، بیروت، لبنان، دارالعلم للملایین، الطبعة الرابعة.
۹. راغب اصفهانی، الحسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، لبنان، دارالمعرفة.
۱۰. رستمی، علی اکبر (۱۳۸۰). *آسیب شناسی و روش شناسی تفسیر معصومان علیهم السلام*، بی جا، کتاب مبین.
۱۱. رشید فالج، جلیل (۱۴۰۴ق). *فوائد الالتفات فی مباحث البلاغین*، نشریه میان رشته‌ای، آداب المستنصریه، شماره ۳۶.
۱۲. رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۸۲). *درسنامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول.

۱۳. زمخشری، جارالله (۱۴۱۷ق). *الفائق فی غریب الحدیث*، محقق: شمس‌الدین ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۱۴. \_\_\_\_\_ (بی تا). *الکشاف*، لبنان، دارالمعرفه.
۱۵. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۲۱ق). *الإیتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۰۲ق). *تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۲۰. عباشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). *تفسیر العیاشی*، مصحح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمیه.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). *العین*، قم، انتشارات هجرت.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. مرادی، محمد (۱۳۸۲). *امام علی علیه السلام و قرآن*، تهران، هستی نما.
۲۴. میبدی، محمد فاکر (۱۳۹۳). *مبانی تفسیر روایی*، بی جا، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.